

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۹۰ - دوشنبه ۹۵/۳/۳

محقق شهید صدر علیه السلام در طریق اول فرمودند در استصحاب، احراز بقاء موضوع لازم نیست بلکه احتمال بقاء موضوع کافی است. بنابراین همین که احتمال بدهیم متیقن باقی است، چون حرمت نقض یقین به شک صدق می‌کند لامحاله در استصحاب کافی است. و هر جا شک وجود دارد یک فرضش آن است که موضوع باقی نیست؛ یعنی قید زائل مقوم باشد یا به تعبیر دیگر حیثیت تقیدیه باشد. کما اینکه احتمال می‌دهیم که شیء زائل مقوم نباشد و حیثیت تعلیلیه باشد، پس احتمال بقاء موضوع می‌دهیم و احراز لازم نیست و استصحاب جاری است.

سپس در پاسخ به اشکالی که بیان می‌کرد به هر حال در استصحاب، بقاء باید صادق باشد و در صورتی که شک در بقاء داشته باشیم شبهه‌ی مصداقیه می‌شود و نمی‌توان به «لا تنقض الیقین ابدأ بالشک» تمسک کرد، فرمودند:

تعبد به بقاء متیقن (یعنی نجاست در آن مثال) متوقف است بر صدق یک قضیه‌ی شرطیه و آن قضیه این است که «لو کان المتیقن موجوداً کان بقاء»، نه قضیه‌ی فعلیه. و قاعدتاً نظرشان این است که استصحاب حکم ظاهری است، ممکن است اصلاً مطابق واقع نباشد و لازم نیست که احراز کنیم مطابق واقع است. پس معنایش این است که اگر مستصحب با واقع مطابق بود لکان بقاء، و این قضیه‌ی شرطیه در ما نحن فیه صادق است؛ زیرا شخص حکم متیقن در سابق لو کان موجوداً فی الآن الثانی لکان بقاء، یعنی شخص حکم اگر در آن ثانی باشد می‌گوییم بقاء است، نمی‌شود که شخص حکم در آن ثانی بقاء خودش نباشد و حکم دیگری باشد.

آری، شک داریم که آیا امکان دارد این شخص حکم باقی باشد یا امکان ندارد؟ در یک صورت امکان دارد و در یک صورت امکان ندارد، پس امکان بقائش هم است. پس شرط استصحاب یعنی بقاء به نحو

قضیه‌ی شرطیه محقق شد.

نقد و بررسی راه حل اول شهید صدر علیه السلام

در توضیح و نقد این سخن شهید صدر علیه السلام می‌توان چنین گفت که:

تعبد به بقاء متیقن، متوقف بر این قضیه‌ی شرطیه نیست که «لو كان المتيقن موجوداً كان بقاءً» بلکه متوقف است بر این قضیه‌ی شرطیه: «لو كان المشكوك موجوداً ولو باعانة الاستصحاب لكان بقاءً» و ما به این قضیه احتیاج داریم که «اگر مشکوک که ما استصحابش می‌کنیم در متن واقع موجود باشد، بقاء متیقن است» و إلا اینکه اگر متیقن سابق موجود باشد بقاء است، دردی را دوا نمی‌کند. مشکل ما این است که اگر با استصحاب، حکم به بقاء مشکوک کردیم و فی الواقع موجود بود، بقاء برای متیقن باشد؛ یعنی این قضیه‌ی شرطیه را می‌خواهیم و این قضیه (لو كان المشكوك موجوداً لكان بقاءً) را هم نمی‌دانیم صادق است یا خیر، پس روشن شد راه حل اول ایشان صحیح نیست.

راه حل دوم شهید صدر علیه السلام

راه دومی که ایشان مشی کرده است^۱ با دو مقدمه آغاز می‌شود:

۱. بحوث فی علم الأصول (تقریرات شاهرودی)، ج ۶، ص ۱۱۷:

الطریق الثانی - انه هذا الإشکال ینشأ من الخلط بین عالم الجعل و المجمعول أی لحاظ الحكم بالحمل الشائع و لحاظه بالحمل الأولی و نوضح هذا المطلب من خلال مقدمتین:

الأولی - اتنا لو لاحظنا عالم المفاهیم فمفهوم الماء و الماء المتغیر و الماء الفاقد للتغیر مفاهیم ثلاثه متباينه لیس شیء منها بقاء و امتداداً للآخر، و اما إذا لاحظنا عالم المصادیق و الوجودات الخارجیه فمصادیق الماء و الماء المتغیر متحدان کما ان الماء الفاقد للتغیر امتداد و بقاء للماء المتغیر، و المیزان فی جریان الاستصحاب فی الشبهه الحکمیه - علی ما سوف یأتی فی محله مفصلاً - ملاحظه الحكم بالحمل الأولی أی بما هو صفة و عرض لموضوعه الخارجی لا بما هو مفهوم و جعل بالحمل الشائع و إلا لم یجر الاستصحاب فی الشبهه الحکمیه رأساً.

الثانیة - کما ان الاعراض الخارجیه كالحرارة مثلا لها معروض هو الجسم و علة هي النار أو الشمس و هي تتعدد بتعدد الجسم المعروض لها فحرارة الخشب غير حرارة الماء و لا تتعدد بتعدد الأسباب و الحیشیات التعلیلیة فحرارة الماء سواء كانت بالنار حدوثاً و بالشمس بقاءً أو غیر ذلك فهی حرارة واحدة لها حدوث و بقاء، كذلك الأحکام الشرعیة كالنجاسة مثلا فان لها معروض و هو الماء و علة هي التغير و تعددها یکون بتعدد معروضها لا تعدد الحیشیات التعلیلیة، و هذا یعنی ان الخصوصية التي سبب زوالها الشک فی بقاء الحكم إذا كانت علی فرض دخلتها بمثابة العلة و الشرط فلا یضر زوالها بوحدة الحكم و لا تستوجب دخلتها کحیشیة تعلیلیة مابنة الحكم بقاء للحکم حدوثاً، و اما إذا كانت الخصوصية الزائلة مقومة لمعروض الحكم كخصوصية البولیة الزائلة عند تحول البول بخاراً فهی توجب التغاير بین الحكم المذكور و الحكم الثابت بعد زوالها. و هكذا نستنتج علی ضوء المقدمتین انه كلما كانت الخصوصية غير المحفوظة فی الموضوع أو فی القضية المتیقنة حیشیة تعلیلیة فلا ینافی ذلك وحدة الحكم حدوثاً و بقاءً و معه یجرى الاستصحاب، و كلما كانت الخصوصية مقومة للمعروض كان انتفاؤها موجبا لتعذر جریان

مقدمه‌ی اول: نسبت مفاهیم که مربوط به عالم جعل است در آن عالم، تباین است؛ مثلاً «الماء»، «الماء المتغیر»، «الماء الزائل عنه التغیر» این‌ها متباینات هستند و هر کدامشان برای خودشان وجودی و انعدامی دارند. هیچ‌کدام از این مفاهیم بقاء و استمرار و امتداد دیگری نیستند. یعنی «الماء الزائل عنه التغیر» در عالم مفهوم، استمرار ماء متغیر نیست. ولی در عالم خارج و مصداق، «ماء» و «الماء المتغیر» وجوداً واحد هستند. کما اینکه «الماء الزائل عنه التغیر» امتداد همان ماء متغیر است. این امتداد و عدم امتداد به نحو ملکه و عدم ملکه، مربوط به عالم مصادیق و خارج است، مربوط به عالم مفاهیم نیست. این سخن شهید صدر رحمته الله کلام درستی است و مطلب واضحی است. در عالم مفاهیم، مفهومی امتداد مفهوم دیگری نیست که قدری از آن ساییده شده باشد و تغییر کند.

ایشان در ادامه می‌گویند میزان در جریان استصحاب در شبهات حکمی، ملاحظه‌ی حکم است به عنوان اینکه صفتی است و عرضی است برای موضوعات خارجی، نه به عنوان اینکه امر مفهومی و جعلی است؛ زیرا در عالم مفهوم و جعل، بقاء مفهوم دیگر، معنا ندارد. اگر استصحاب را در عالم جعل ببریم اصلاً در شبهات حکمی نمی‌توانید استصحاب جاری کنید؛ چون هیچ مفهومی امتداد مفهوم دیگری نیست.

مقدمه‌ی دوم: مطلبی است که مکرر عرض کرده‌ایم؛ خصوصیات که دخیل در موضوع حکم است، گاهی به نحو تقیید دخیل است به نحوی که اگر قید برود موضوع زائل شده و در نتیجه حکم هم نیست، گاهی خصوصیات به نحو حیثیت تعلیلیه است که اگر آن خصوصیت زائل شد مانعی از بقاء حکم بر موضوع نیست؛ چون موضوعش موجود است.

با دانستن دو مطلب ایشان می‌فرماید:

یک عالم جعل داریم و یک عالم مجعول. نحوه‌ی اخذ حیثیات در عالم جعل به دست شارع است؛ زیرا در عالم جعل، شارع مفاهیمی را استحضار می‌کند، مثل مفهوم «ماء»، «تغیر» و «نجاست». ممکن است تغیر را قید برای ماء بگیرد و ممکن است تغیر را شرط بگیرد. اگر تغیر را قید بداند حیثیت تقییدی می‌شود، اگر

الاستصحاب لأن المشكوك حینئذ مباین للمتيقن.

ان قلت: ان مصداق الماء الذى هو موضوع للنجاسة الخارجية و ان لم يتبدل إلا ان حكمه و هو النجاسة يحتمل تبدله بقاء كما إذا كانت النجاسة السابقة مجعولة للماء المتغير بالفعل فتكون النجاسة بعد زوال تغیر الماء جعلاً آخر و تعدد الجعل بوجوب تعدد الحكم لا محالة. قلنا: مع فرض كون النظر إلى عالم المجعول الخارجى و بالحمل الأولى فسوف تكون النجاسة الخارجية موضوعها ذات الماء المتغير المحفوظ بقاء أيضا و تكون كل الحیثیات التقییدیة للجعل تعلیلیة للمجعول فالنجاسة السابقة و لو فرضت بجعل آخر تكون من قبیل حرارة الماء بالنار و حرارته بالشمس بقاء لشخص النجاسة السابقة فيجرى الاستصحاب فيها.

تغیر به نحو شرط گرفته شود حیثیت تعلیلیه می‌شود. این‌ها مربوط به این است که شارع در مقام جعل و مفهوم چگونه حیثیات را تنظیم کند.

اما همان‌طور که قبلاً اشاره شد استصحاب احکام در شبهات حکمی به لحاظ عالم جعل نیست؛ چون در عالم جعل، استمرار به معنای اینکه مفهومی امتداد مفهوم دیگری باشد معنا ندارد. پس استصحاب در شبهات حکمی مربوط به عالم مجعول است؛ یعنی عالم خارج که حکم بما هو صفة للامر الخارجی حدوث و بقاء دارد؛ یعنی آن امر خارجی حدوث و بقاء دارد، حکم هم به تبع آن موضوع دارای حدوث و بقاء است.

و بالجمله ایشان می‌فرماید معروض حکم در متن واقع مشخص می‌شود؛ یعنی اینکه چه چیزی داخل در معروض حکم است و چه چیزی خارج از معروض حکم است ربطی به عالم جعل ندارد، بلکه مربوط به این است که در متن واقع آیا آن شیء قابلیت اتصاف به حکم دارد یا ندارد؟

مثلاً «تغیر» قابلیت اتصاف به نجاست را ندارد، به خلاف «ماء» که قابلیت اتصاف در خارج را دارد. تغیر فقط سبب اتصاف و شرط اتصاف ماء به نجاست است و به تعبیر دیگر تغیر حیثیت تعلیلیه است.

ایشان می‌فرماید حتی اگر در لسان جعل، تغیر به عنوان قید اخذ شده باشد، یعنی بیان شده باشد «الماء المتغیر نجس» می‌گوییم چون قابلیت نجاست را ندارد پس تغیر حیثیت تعلیلیه است نه حیثیت تقییدیه. به خلاف اینکه اگر گفته شود «قلد العالم» علم از حیث تقلید، حیثیت تقییدیه است؛ زیرا حیثیت علم است که می‌شود از آن تقلید کرد و إلا از ذات زید که نمی‌شود تقلید کرد. لهذا اگر دلیل گفته باشد «قلد زیداً اذا صار عالماً» و استظهار شود حیثیت تعلیلیه است، می‌گوییم این حیثیت تقییدیه است؛ چون با زوال علم، تقلید معنا ندارد.

وقتی چنین شد بنابراین معنا ندارد که بگوییم موضوع استصحاب از لسان دلیل اخذ می‌شود؛ چون دلیل مربوط به عالم جعل است و عالم جعل اصلاً محل جریان استصحاب نیست؛ زیرا به معنای مورد نظر اساساً بقاء ندارد.

وقتی که از دلیل نتوانستیم استفاده کنیم و معتقد شدیم استصحاب مربوط به عالم مجعول است، این سؤال مطرح می‌شود که آیا موضوع را در استصحاب و یا معروض واقعی حکم را، چگونه تشخیص بدهیم؟ آیا با نظر دقی یا با نظر عرفی؟

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی